

بررسی حقگرایی و عوامل مؤثر بر آن در قرآن

محسن احتشامی نیا*

تاریخ دریافت: ۹۱/۱۰/۱۷

حسین قلیچ بیگی**

تاریخ پذیرش: ۹۲/۱/۳۰

چکیده

در طول تاریخ همواره افراد در مواجهه با حق به دو دسته تقسیم شده‌اند؛ عده‌ای آن را پذیرفته و عده‌ای آن را انکار و رد می‌کردند. براساس آیات و روایات معصومین (علیهم السلام)، زمینه‌ها و عوامل گوناگونی وجود دارد که هرکدام می‌تواند در پذیرش حق و یا انکار آن تأثیرگذار باشد. برای بررسی دقیق‌تر و روشن‌تر شدن موضوع این زمینه‌ها و عوامل را به دو نوع درونی و بیرونی نسبت به وجود انسان تقسیم شده، که در این مقاله عوامل بیرونی تأثیرگذار در پذیرش و انکار حق بررسی می‌شود. این عوامل گوناگون‌اند ولی در نهایت اگر انسان فطرت خود را سالم نگه دارد، و حجابی برای عقل خویش ایجاد نکند پذیرای حق است، ولی اگر به هر دلیلی از عقل سالم و فطرت الهی فاصله بگیرد، به همان اندازه از حق دور شده و زمینه را برای انکار حق آماده ساخته است. در این مقاله به بررسی این عوامل می‌پردازیم.

کلیدواژه‌ها: حق و باطل، انبیای الهی، شیطان، ثروت، اجبار.

* عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز (استادیار).

** دانش‌آموخته کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث واحد تهران مرکز.

نویسنده مسؤول: حسین قلیچ بیگی

مقدمه

حق و باطل از واژه‌های دیرآشنایی است که در امور بسیاری به کار می‌رود، راه حق و راه باطل، دین حق و دین باطل، سخن حق و سخن باطل، عقیده حق و عقیده باطل، داوری حق و داوری باطل، فکر حق و فکر باطل؛ در قرآن کریم و روایات معصومین علیهم السلام نیز این دو واژه فراوان به کار رفته است، و گاهی مصادیق آن ذکر شده تا موضع خود را در این امور تعیین کنیم؛ یعنی به کدامین فکر یا عمل یا سخن و ... روی می‌آوریم و از کدامین روی برمی‌تابیم و در مقابل آن قرار می‌گیریم.

اما اینکه به راستی چه می‌شود، پس از روشن شدن حق و مسیر آن، افراد دو دسته می‌شوند عده‌ای آن را می‌پذیرند، هرچند ممکن است برایشان ناخوشایند و تلخ باشد، و عده‌ای آن را نمی‌پذیرند و گاهی انکار می‌نمایند و حتی ممکن است در برابر آن موضع‌گیری نیز نمایند. هدف این نوشتار بررسی زمینه‌ها و عوامل محیطی پذیرش و یا انکار حق در افراد است.

شیطان

شیطان یکی از مخلوقات خداوند است که به جهت استکبار، نافرمانی امر خدا را کرده و به ناگزیر از بارگاه ربوبی طرد شد، و از خداوند عمر طولانی خواسته تا افراد انسانی را گمراه کند.

﴿قَالَ رَبِّمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾ (الحجر/۳۹)

«(شیطان) گفت خدایا چون مرا گمراه ساختی من [هم گناهان‌شان را] در زمین

برایشان می‌آرایم و همه را گمراه خواهم ساخت.»

﴿وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ (النساء/۶۰)

«شیطان می‌خواهد آن‌ها به گمراهی دوری دراندازد.»

تعلیم

یکی از مهم‌ترین عوامل در پذیرش حق و حرکت در مسیر آن «تعلیم» است؛ و به وسیله تعلیم می‌توان انسان را از حقایق و واقعیت‌ها آگاه ساخت، و بر عکس از مهم‌ترین عوامل

عقب‌ماندگی و سقوط آدمی از این است که از استعدادها و امکانات وجودی خود آگاه نیست، و نمی‌داند چه هست و چه می‌تواند باشد و چه می‌تواند بکند؟ به همین دلیل انبیاء الهی در شروع دعوت خویش از روش تعلیم استفاده می‌کردند، و مردم را با اندیشه‌های پاک توحیدی آشنا می‌کردند.

﴿يُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾ (البقرة/۱۵۱)

«پیامبر کتاب و حکمت را به شما می‌آموزد، و چیزهایی را به شما تعلیم می‌دهد که نمی‌دانستید».

﴿قَالَتِ السَّحْرَةُ سُجَّدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى﴾ (طه/۷۰)

«به سجده افتادند و گفتند به پروردگار هارون و موسی ایمان آوردیم».

در آیه فوق ساحران هنگامی که معجزه موسی(ع) را مشاهده کردند، به خاطر علم و آگاهی که از سحر داشتند، دانستند موسی(ع) ساحر نیست و حق را پذیرفتند.

امر به معروف و نهی از منکر

قرآن کریم اولین وظیفه همه انبیاء را، امر به معروف و نهی از منکر می‌داند و می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ (النحل/۳۶)

«ما در میان هر امتی پیامبری را مبعوث کردیم که مهم‌ترین وظیفه آنان دو چیز بود، یکی امر به یکتاپرستی که بزرگ‌ترین معروف‌هاست و دوم نهی از اطاعت طاغوت‌ها و باطل‌ها که بزرگ‌ترین منکرهاست».

محیط

مجموعه عوامل عادی بیرونی که انسان را در احاطه دارند، و از ابتدای جلوه یافتن حیات آدمی تا زمان پایان یافتن زندگی این جهان بر انسان تأثیر می‌گذارند «محیط» شمرده می‌شوند؛ مهم‌ترین این عوامل عبارت‌اند از محیط خانواده، محیط رفاقت و معاشرت، و محیط اجتماع که به شرح هریک از این موارد و نقش آن‌ها در پذیرش یا انکار حق در افراد می‌پردازیم.

محیط خانواده

محیط خانواده نخستین محیط تربیتی است که انسان را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد، و به ساماندهی شاکله تربیتی انسان می‌پردازد. این محیط به دلیل مناسبات و روابط عاطفی و الگودهی، پایدارترین تأثیرات عاطفی، روحی، اخلاقی و رفتاری را در ساختار تربیتی انسان فراهم می‌کند؛ بنابراین نقش خانواده در تربیت فرد و زمینه‌سازی در پذیرش حق یا انکار آن نقش اساسی دارد.

امیرالمؤمنین علی(ع) در عهدنامه مالک اشتر به وی سفارش می‌کند، که به شخصیت خانوادگی مدیران ارشد خود نیز توجه نماید:

«ثُمَّ الصِّقْ بِدَوَى الْأَحْسَابِ وَأَهْلِ الْبُيُوتِ الصَّالِحَةِ وَالسَّوَابِقِ الْحَسَنَةِ» (نهج البلاغه: نامه

(۵۳)

«پس از آنان کسانی را بگمار که گوهری نیک دارند، و از خاندانی پارسا هستند و از سابقتی نیکو برخوردارند».

محیط رفاقت و معاشرت

انسان موجودی اجتماعی است؛ از این رو محیط رفاقت و معاشرت از محیط‌هایی است که به نحو اقتضا، و نه علت تامه در جهت حق یا باطل، تربیت‌کننده است و به همین جهت است که توجه به نوع رفاقت و معاشرت، در پذیرفتن حقیقت و یا نپذیرفتن آن امری غیرقابل اغماض است. رفاقت و معاشرت با صالحان مانند قرار گرفتن در معرض نسیم بهاری است، که زنده‌کننده و به بارنشاننده است؛ و دوستی با جاهلان و فاسدان مانند قرار گرفتن در معرض سرمای پاییزی است که میراننده و خشک‌کننده است.

بخش مهمی از افکار و صفات اخلاقی انسان از طریق دوستانش شکل می‌گیرد، و این تأثیرپذیری از نظر منطق اسلام تا آن حد است که در روایات اسلامی، از پیامبر خدا حضرت سلیمان(ع) چنین نقل شده است:

«لَا تَحْكُمُوا عَلَى رَجُلٍ بِشَيْءٍ حَتَّىٰ تَنْظُرُوا إِلَىٰ مَنْ يَصَاحِبُ، فَإِنَّ مَا يُعْرِفُ الرَّجُلُ بِأَشْكَالِهِ وَ أَقْرَانِهِ وَيُنْسَبُ إِلَىٰ أَصْحَابِهِ وَأَخْدَانِهِ» (قمی، ج ۲: ۲۷ (ماده صدق))
«درباره کسی قضاوت نکنید تا به دوستانش نظر بیفکنید، چراکه انسان به وسیله دوستان و یاران و رفقاییش شناخته می‌شود».

محیط اجتماع

بدون تردید یکی از زمینه‌های مهم در پذیرش یا انکار حق محیط جامعه است، انسان در تعامل با جامعه و روابط و مناسبات اجتماعی رشد می‌کند و به شدت تأثیر می‌پذیرد، به گونه‌ای که میان فرد و اجتماع رابطه‌ای حقیقی برقرار است، و به همان نسبت که افراد از نظر خواص و آثار وجودی، خود هویتی مستقل را تشکیل می‌دهند، موجودیتی اجتماعی هم پدید می‌آید که به نحو اقتضاء افراد را تحت تأثیر و تربیت خویش قرار می‌دهد (پارسایی، فصلنامه مطالعات قرآنی: ۵۳-۷۲).

امام علی (ع) می‌فرماید (ابن ابی‌الحدید، ج ۱۹: ۲۰۹):

«النَّاسُ بِزَمَانِهِمْ أَشْبَهُ مِنْهُمْ بِأَبَائِهِمْ»

«شباهت اخلاقی مردم به محیط اجتماعی و مقتضیات زمان خودشان، بیش از شباهت به صفات و خلیات پدران آنهاست».

وجود الگوهای شایسته

معرفی چهره‌های موفق، تجلیل از آنها یا تشویق آنها، گرایش دادن مردم به خط حق، تحقیر چهره‌های منحرف و طرف‌دار باطل و هم‌چنین نفرین آنها در پذیرش حق و انکار باطل نقش مؤثری دارد.

قرآن می‌فرماید:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ (الاحزاب/۲۱)

«قطعاً برای شما [در اقتدا] به رسول خدا سرمشق نیکویی است».

نقش الگوها در تربیت و هدایت نقشی اساسی است، و روش الگویی در سازمان‌دادن به شخصیت و رفتار و جهت‌گیری آدمی بسیار مؤثر است، این نقش از خانواده آغاز می‌شود و پس از آن تحت تأثیر الگوی اجتماعی و سیاسی، و جذابیت‌ها قرار می‌گیرد؛ و هرچه قدرت نفوذ الگو بیش‌تر و زمینه پذیرش آماده‌تر باشد همسانی در جهات مختلف، و نمونه‌برداری کامل‌تر صورت می‌گیرد.

مطالعه سرگذشت پیشینیان و سیر در زمین

تأمل در احوال گذشتگان و سیر در منازل آنان هر آینه سرمشقی است تأدیبی، و عبرتی است تنبیهی و از زمینه‌های پذیرش حق است؛ زیرا در سرانجام کار تکذیب‌کنندگان انبیاء و منکران معاد و پاداش عمل و خاتمه کار آن‌ها اگر تأمل شود پند می‌گیرند، و از مخالفت اوامر سبحانی پرهیز می‌کنند.

قرآن کریم می‌فرماید:

﴿قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ
الْمُكَذِّبِينَ﴾ (آل عمران/۱۳۷)

«قطعاً پیش از شما سنت‌هایی [بوده و] سپری شده است، در زمین بگردید و بنگرید که سرانجام تکذیب‌کنندگان چگونه بوده است».

زمینه اقتصادی پذیرش یا انکار حق

امور اقتصادی از زمینه‌های پذیرش یا انکار حق است، و رابطه مسائل اقتصادی با تربیت و فرهنگ رابطه‌ای تنگاتنگ است، به گونه‌ای که تأمین درست نیازهای مادی انسان از مهم‌ترین مسائل در تربیت ایمانی فرد است.

اما اینکه زمینه‌های اقتصادی باعث پذیرش یا انکار حق و حقیقت در افراد می‌شوند، بر دو گونه است؛ سرمایه و ثروت، و فقر که ما به چگونگی تأثیر هر یک از دو مورد بالا در تربیت انسان می‌پردازیم.

سرمایه و ثروت

اسلام مخالف ثروت و سرمایه نیست، بلکه زمانی که برخورد صحیحی با ثروت و سرمایه نشود آنگاه برای انسان مذموم است. در دو صورت سرمایه عامل فساد است یکی اینکه دید انسان این باشد سرمایه از من است، و دیگر آنکه معتقد باشد که در کسب سرمایه و یا خرج آن هرگونه بخواهد آزاد است.

بینش حضرت سلیمان در مورد سرمایه این است:

﴿هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَشْكُرَ أَمْ أَكْفُرُ﴾ (النمل / ۴۰)

«این از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا شکر او را به جای آورم یا کفران می‌کنم».

می‌بینیم که حضرت سلیمان هرچه دارد آن را به خدا نسبت می‌دهد، و خود را فقیر درگاه او می‌داند. ولی سرمایه‌دار دیگری به نام قارون که ثروت‌های زیادی انباشته، وقتی حضرت موسی طبق فرمان الهی از او مطالبه زکات می‌کند با کمال غرور می‌گوید:

﴿إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي﴾ (القصص / ۷۸)

«من این‌ها را در نتیجه دانش خود یافته‌ام».

یعنی مدیریت من باعث شده، بنابراین سرمایه از خود من است و هیچ‌کس حقی در آن ندارد و با این بینش خود در برابر حق موضع‌گیری کرده، و خود را در به‌دست‌آوردن ثروت مستقل می‌داند و با این بینش خود عذاب الهی را برای خود فراهم ساخت.

﴿فَحَسْبُنَا بِهِ وَدَارِهِ الْأَرْضُ﴾ (القصص / ۸۱)

«پس ما او را با خانه‌اش را در زمین فرو بردیم».

فقر و تهیدستی

کمبود و ناداری انسان را در اسارت خود می‌گیرد، و به صورت مانعی جدی در تربیت وی به شمار می‌رود؛ امام علی (ع) می‌فرماید:

«يَا بَنِي آدَىٰ أَخَافُ عَلَيْكَ الْفَقْرَ، فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنْهُ، فَإِنَّ الْفَقْرَ مَنْقُصَةٌ لِلدِّينِ، مَدْهَشَةٌ لِلْعَقْلِ، دَاعِيَةٌ لِلْمَقْتِ» (نهج البلاغه: حکمت ۳۱۱)

«پسرم! همانا از تنگدستی بر تو بیمناکم، پس از آن به خدا پناه ببر که تنگدستی دین را زیان دارد و خرد را سرگردان کند و دشمنی پدید آورد».

تبلیغات گمراه کننده

هر انسانی از روی طبع خواهان حق است، فطرت انسانی گرایش به حق و حقیقت دارد؛ اما عده‌ای نه تنها در مسیر حق حرکت نمی‌کنند، بلکه کسانی که قصد حرکت در این مسیر دارند را منحرف می‌سازند تا به مال و ثروت و یا مقامی دست یابند، این افراد در انحراف افراد از حق معمولاً از سه روش، یا تلفیق سه روش بایکدیگر استفاده می‌نمایند؛ که این روش‌ها عبارت‌اند از: تحریف حق، کتمان حق، و آمیختن حق با باطل، که به ترتیب درباره هر کدام توضیحی داده می‌شود.

تحریف حق

جبارانی که می‌خواستند خود و حکومت خود را بر مردم تحمیل کنند، به انواع وسائل تبلیغاتی برای شست‌وشوی مغزی مردم دست می‌زدند؛ از تحریف تاریخ و اشعار شعرای ثناخوان و مدح و مراکز مورد تقدیس و احترام مردم تا ساختن افسانه‌های دروغین و کرامت‌ها و ارزش‌های غیرواقعی، و از هر وسیله‌ای دیگر برای نیل به مقصد خود بهره‌گیری می‌کردند.

قرآن کریم نیز اثر تبلیغ انحرافی را در داستان سامری نشان می‌دهد:

﴿قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ... فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خَوَارٍ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَىٰ فَنَسِيَ﴾ (طه/ ۸۵ و ۸۸)

«گفت ما قوم تو را بعد از تو به آزمایشی گذاردیم و سامری آن‌ها را گمراه کرد و برای آن‌ها مجسمه‌ای از گوساله که صدایی همچون صدای گوساله داشت خارج ساخت، و گفتند این خدای شما و خدای موسی است پس فراموش کرد».

کتمان حق

کتمان حق، کتمان علم و کتمان هرگونه ارزش، یکی دیگر از عوامل بیرونی زمینه‌ساز انکار حق و پذیرش باطل است؛ لذا قرآن کریم می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ تَمَنَّا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ﴾ (البقره/۱۷۴)

«کسانی که آنچه را که خدا از کتاب نازل کرده، پنهان می‌دارند و بدان بهای ناچیزی به دست می‌آورند، آنان جز آتش در شکم‌هایشان فرو نبرند».

رسول اکرم (ص) می‌فرماید (طبرسی، ج ۱: ۲۴۰):

«مَنْ سَأَلَ عَنِّ عَلِمَ يَعْلَمُهُ فَكَيْفَ لَجَعِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِلِجَامٍ مِنْ نَارٍ»

«هرگاه از دانایی چیزی سؤال شود ولی او با اینکه جواب پرسش را می‌داند کتمان کند، در قیامت افساری از آتش بر دهان او زده شود».

خلاصه آنکه نادیده گرفتن حق و پنهان کردن آن، سبب انحراف از مسیر حق شده لذا یکی از وظایف دانشمندان آشکار نمودن حقایق و گذاشتن آن‌ها در اختیار مردم است.

آمیخته کردن حق با باطل

از روش‌های تبلیغی گمراه‌کننده که بسیار خطرناک می‌باشد آمیخته کردن حق با باطل است؛ زیرا در این حال مبلغان گمراه‌کننده با پوششی از حق ظاهر می‌شوند در حالی که زیر پوشش چیزی غیر از باطل نیست، و به اصطلاح «گرگی در لباس میش» هستند و در این حال تشخیص باطل بودن آن‌ها کار هر کسی نیست.

قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ﴾ (البقره/۲۳)

«حق را با باطل آمیخته نکنید».

تحریف مفاهیم و خطر آن

از امور مهم در آسیب دیدن پذیرش حق و در نتیجه انکار آن، تحریف مفاهیم حق است. تحریف از ماده «حرف» است، یعنی منحرف کردن چیزی از مسیر و وضع اصلی خود که داشته است یا باید داشته باشد؛ به عبارت دیگر تحریف نوعی تغییر و تبدیل است و منحرف کسی است که به یک جانب میل می کند.^۳

تحریف انواعی دارد که مهم ترین آن ها عبارت اند از تحریف لفظی و تحریف معنوی؛ تحریف لفظی این است که ظاهر مطلبی را عوض کنند، و تحریف معنوی این است که در لفظ تصرف نمی کنند ولی آن را طوری معنا می کنند که خلاف مقصد گوینده است.

در قرآن کریم چند آیه بدین امر اختصاص یافته، و عملکرد یهودیانی که مفاهیم دین را تحریف می کردند و واژگونه می نمودند مطرح شده است:

﴿اَفْتَضَمُوْنَ اَنْ يُّؤْمِنُوْا لَكُمْ وَ قَدْ كَانَ فَرِيْقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُوْنَ كَلَامَ اللّٰهِ ثُمَّ يَحْرِفُوْنَهُ مِنْۢ بَعْدِ مَا عَقَلُوْهُ وَهُمْ يَعْلَمُوْنَ﴾ (البقره/۷۵)

«ای مؤمنان) آیا امید دارید که (یهودیان) به (حقانیت) شما ایمان آورند، و حال آنکه گروهی از آنان کلام الهی را می شنیدند و پس از آنکه آن را درمی یافتند، آگاهانه دگرگونش می ساختند».

﴿يُحَرِّفُوْنَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ﴾ (النساء/۴۶)

«کلمات (کتاب) را از مواضع خود تحریف می کردند».

بدفهمیدن حق و نفهمیدن آن

اگر حق به درستی فهمیده نشود و عمیق دریافت نشود، فهمی آسیب دیده و دریافتی آفت زده در انسان شکل می گیرد، و چنین فهم و دریافتی راهبر به مقاصد حق و حقیقت نیست بلکه گرد خود گشتن و راه به جایی نبردن است.

چنانچه /امیرالمؤمنین(ع) می فرماید (مجلسی، ج: ۱: ۲۰۸):

«الْمُتَعَبِّدُ عَلَى غَيْرِ فِقْهِ كَحِمَارِ الظَّالِحُونَ يَدُوْرُ وَلَا يَبْرَحُ»

«متعبد بدون فهم (عمیق) مانند خر آسیاب است که به دور خود می‌گردد و راه به جایی نمی‌برد».

مصدق بارز بدفهمیدن و نفهمیدن حق، خوارج هستند که عبادت‌پیشه و متنسک بودند، اما شر و فسادى که در دین به پا کردند هنوز دامن‌گیر اسلام و مسلمانان است.

خطر نارسایی مفاهیم مرتبط با حق و حقیقت

اگر متولیان و داعیان و مبلغان حق و حقیقت، مفاهیم مرتبط با حق را به گونه‌ای نارسا ارائه کنند، این امر هم به حق آسیب وارد می‌کند، و هم به روی‌آوردگان به سوی حق آسیب وارد می‌کند.

سفارش *امیرالمؤمنان علی(ع)* به *عبدالله بن عباس* هنگامی که او را برای گفتگو با خوارج می‌فرستاد، بیانگر این امر است که دین قرائت‌های گوناگون می‌پذیرد، و خوارج مفاهیم دینی را نارسا درمی‌یافتند و تنگ‌نظری خود را بر دین تحمیل می‌کردند.

«فَإِنَّ الْقُرْآنَ حَمَلٌ ذُو وُجُوهِ، تَقُولُ وَيَقُولُونَ» (نهج البلاغه: نامه ۷۷)

«قرآن تاب معنی‌های گوناگون دارد. تو چیزی می‌گویی و دشمن تو چیزی دیگر می‌گوید».

اکراه و اجبار

پذیرش حق امری است که با جان و دل آدمی سر و کار دارد، و با شدت و خشونت شکل نمی‌گیرد؛ اگر با اکراه و اجبار و تهدید و تطمیع ماهیت یابد، دیگر دلدادگی و پذیرش با همه وجود و تسلیم حقیقت معنا نخواهد داشت، از این رو اکراه و اجبار در پذیرفتن حق، آسیبی اساسی به آن وارد می‌کند.

چنانچه قرآن کریم می‌فرماید:

﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾ (البقره/ ۲۵۶)

«هیچ اجباری در دین نیست، راه از بی‌راهه به‌خوبی آشکار شده است».

«یعنی هیچ کس حق ندارد کسی را از روی اکراه و اجبار به ایمان و اعتقاد بکشاند، و این نهی است متکی به حقیقتی تکوینی، و آن حقیقت این است که اکراه و اجبار در افعال بدنی مؤثر است نه در اعتقادات قلبی؛ و جمله «قد تبين الرشد من الغي» علت حکم را بیان می‌کند. یعنی چون حقایق دینی با بیانات الهی و توضیحات نبوی به سرحدّ وضوح رسیده، پس دیگر معنا ندارد که کسی دیگری را با اکراه و اجبار به دین بکشاند» (طباطبایی، ج ۲: ۳۴۳-۳۴۲).

آیات متعدد الهی بیانگر این حقیقت و این حکم است، که نباید اعتقادات را بر کسی تحمیل کرد:

﴿وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ﴾ (الکهف/۲۹)

«و بگو حق از پروردگارتان [رسیده] است، پس هر که بخواهد بگردد و هر که بخواهد انکار کند».

رهبران جامعه

رهبران جامعه از عوامل و زمینه‌های پذیرش یا انکار حق در افراد جامعه هستند، زمامداران می‌توانند در پیشرفت و سعادت، و یا سقوط و انحطاط جامعه مؤثر باشند.

زمامدار فاسق جامعه را مطابق هوای نفس خود اداره می‌کند، و مطمئناً چنین جامعه‌ای نمی‌تواند پاسخگوی کاملی برای نیازهای مادی و معنوی انسان باشد؛ خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا

تدميراً﴾ (الاسراء/۱۶)

«هنگامی که بخواهیم اهل دیاری را (به کیفر گناهان شان) هلاک سازیم، پیشوایان و منعمان آن شهر را امر کنیم راه فسق و تبهکاری در آن دیار پیش گیرند، آنگاه تنبیه و عقاب لزوم خواهد یافت آنگاه همه را به جرم بدکاری هلاک سازیم».

رسول اکرم (ص) می‌فرمایند (قمی، ج ۲: ۷۴):

«إِنَّمَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي ثَلَاثًا: شَحْمَطَاعًا وَهُوَى مُتَبِعًا وَإِمَامًا ضَالًّا»

«در مورد امتم از سه چیز می ترسم: از بخل که پیروی شود و از هوس های نفسانی و از رهبر گمراه».

جهاد

یکی دیگر از عوامل مؤثر در پذیرش حق، برداشتن موانع آن است که یکی از این موانع وجود اهل باطلی است که از گسترش حق جلوگیری می کنند، لذا خداوند فرمان جهاد می دهد :

﴿وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ﴾ (البقره/۱۹۰)

«و در راه خدا با کسانی که با شما می جنگند نبرد کنید».

جنگ های صدر اسلام در عصر حیات پیامبر اکرم (ص) حاکی از این واقعیت است، که هدف اسلام از جنگ برداشتن موانع در گسترش حق و حقیقت، و دفاع از ارزش های اخلاقی بوده است که اهل باطل قصد داشتند جلوی آن ها را بگیرند، و آن ها را تعطیل نمایند.

وراثت

وراثت انتقال یافتن صفات و خصوصیات از یک اصل از موجود زنده به نسل دیگر است، خواه این صفات و خصوصیات مختص آن نسل باشد، و خواه مشترک میان تمام افراد آن نوع، یا بخشی از آن ها باشد (دلشاد تهرانی: ۱۹۶). بنابراین صفات و خصوصیات و خلیات آبا و اجداد به نسل های بعد انتقال می یابد که گاه آشکار می شود، و گاه به صورت نهان می ماند.

البته تأثیر وراثت در پذیرش یا انکار حق، تأثیری مهم به نحو اقتضاء است و نه به نحو علت تامه و عامل مسلط، چنانکه انسانی با وراثت نادرست می تواند به درستی و حق گرود و انسانی با وراثتی درست به انکار حق.

امام علی (ع) در مورد اهمیت وراثت در شکل گیری شخصیت آدمی می فرماید (خوانساری، ج ۳:

۳۹۲):

«حَسَنُ الْأَخْلَاقِ بُرْهَانُ كَرَمِ الْأَعْرَاقِ»

«نیکویی اخلاق دلیل پاکی و فضیلت ریشه خانوادگی است».

تغذیه

همان گونه که غذای مسموم جسم آدمی را زهرآگین می کند، غذای حرام نیز در روح آدمی تأثیر گذاشته و آن را می آلود:

﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنزِيرِ وَمَا أُهْلِلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ﴾ (المائدة/۳)

«گوشت مردار و خون و گوشت خوک، و حیواناتی که به غیر نام خدا ذبح شوند بر شما حرام است».

تمام این موارد حرام شده بر اساس حکمت و مصلحت الهی است؛ به عنوان نمونه گوشت خوک به فرض اینکه ضرر جسمی نداشته باشد، ولی ضررهای روحی آن را نمی توان انکار کرد. خوک حیوانی بی بند و بار و شهوتران است که در خورنده گوشتش نیز چنین خوبی را ایجاد می کند.

قرآن کریم در سوره مائده از یهودها به عنوان «أَكْأَلُونَ لِّلسَّحْتِ» (بسیار حرام خور) یاد کرده؛ این آیه خود هشدار است بر حرام خوری و سفره شکم را بر روی هر غذایی باز کردن. در نامه حضرت علی(ع) به عثمان بن حنیف فرماندار بصره آمده:

«أَمَّا بَعْدُ يَا بَنَ حَنِيفٍ فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ رَجُلًا مِنْ فِتْيَةِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ دَعَاكَ إِلَى مَادِبَةٍ فَأَسْرَعْتَ إِلَيْهَا تُسْتَطَابُ لَكَ الْأَلْوَانُ... فَمَا اشْتَبَهَ عَلَيْكَ عِلْمَهُ فَأَلْفِظْهُ» (نهج البلاغه: نامه ۴۵)

«اما بعد پسر حنیف به من خبر رسیده که مردی از جوانان بصره تو را بر خوانی دعوت کرده است، خوردنی های نیکو برایت آورده، به آنچه می خوری بنگر(آیا حلال است یا حرام) آنگاه آنچه حلال بودنش بر تو مشتبه باشد از دهان بینداز».

هدایت کنندگان به سوی حق

از عوامل مؤثر در پذیرش و انکار حق، هادیان به سوی حق است؛ اینگونه نیست که هرکسی توانایی هدایت به سوی حق را داشته باشد، و علاوه بر آن کسانی که توانایی این امر مهم را دارند در یک سطح نیستند؛ بلکه از ویژگی ها و صفات خاصی باید برخوردار باشند، و از مهم ترین

ویژگی‌های این افراد می‌بایست به بصیرت و آگاهی، قصد قربت، نرم‌خویی و مدارا، سعه صدر و روحیه قوی، ایجاد محبت، دادن وعده و وعید، توجه به ظرفیت افراد باشد.

نتیجه بحث

مطالب گردآوری شده در این رساله بیانگر پیچیدگی و گستردگی درونی موجودی به نام انسان است، که این گستردگی درونی سبب می‌شود زمینه‌ها و عوامل گوناگون در پذیرش حق، و حرکت به سمت آن اثرگذار باشد. انسان با داشتن فطرت و خمیرمایه حق‌پسند و خداجو و خدایستاده باید از دو راه حق و باطل، یکی را انتخاب نماید و این انتخاب زحمت دارد؛ زیرا در برابر کشش‌ها و قطب‌های مغناطیسی گوناگونی قرار می‌گیرد و هر قطب انسان را به یک سو می‌کشاند.

اما باید بداند که این زمینه‌ها و عوامل به خودی خود نقش تعیین‌کننده‌ای ندارند؛ نقش تعیین‌کننده به دست خود انسان و انتخاب وی است. در ابتدا در وجود هر انسانی این کشش‌ها و تمایلات تقریباً مساوی و بالقوه‌اند، اما به مرور زمان و با توجه به شرایط هر کدام از این کشش‌ها و گرایش‌ها انسان را به سمتی می‌کشد، و اینجاست که انسان باید با تمرین و ممارست و خودسازی و ریاضت این تمایلات و کشش‌ها را به تعادل برساند. آن وقت است که عقل به راحتی وارد میدان وجود انسان می‌شود، و آنچه که خیر و صلاح در آن است و آنچه که فطرت توحیدی‌اش به آن دعوت می‌کند را می‌پذیرد که چیزی جز حق نخواهد بود.

کتابنامه

قرآن کریم.

- خوانساری، جمال‌الدین محمد. ۱۳۶۰ هـ. ش. شرح غررالحکم و دررالکلم. با مقدمه و تصحیح میرجلال‌الدین حسینی. تهران: دانشگاه تهران.
- دلشاد تهرانی، مصطفی. ۱۳۷۹ هـ. ش. ماه مهرپرور (تربیت در نهج البلاغه). تهران: دریا.
- _____ . ۱۳۷۷ هـ. ش. سیری در تربیت اسلامی. تهران: موسسه نشر و تحقیقات ذکر.
- طباطبائی، حسین. ۱۴۰۱ هـ. ق. المیزان. بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات.
- طبرسی، فضل بن حسن. ۱۳۶۰ هـ. ش. مجمع البیان. تهران: فراهانی.
- قریشی، سیدعلی‌اکبر. ۱۳۷۱ هـ. ش. قاموس القرآن. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- قمی، شیخ عباس. ۱۳۵۹ هـ. ق. سفینه البحار. تهران: موسسه انتشارات فراهانی.
- مجلسی، محمدباقر. ۱۴۰۳ هـ. ق. بحار الأنوار. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- موسوی همدانی، سیدمحمدباقر. ۱۳۷۴ هـ. ش. ترجمه تفسیر المیزان. قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

مقالات

- پارسایی، تهمینه. «اهداف و دستارود بعثت پیامبران در قرآن و نهج البلاغه». فصلنامه مطالعات قرآنی. دانشگاه آزاد جیرفت. دوره ۲. شماره ۸. زمستان ۱۳۹۰. صص ۵۳-۷۲.